

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در تقاریب وجه چهارم بود از وجوبی که از عبارت شیخ اعظم قابل استفاده ممکن است باشد. که وجه چهارم این بود که ما علم داریم به این که اقل؛ وجوب نفسی دارد إما به نحو استقلال اگر خودش تنها واجب باشد و إما به نحو ضمن اگر اکثر واجب باشد و این در ضمن اکثر، چون وقتی وجوب نفسی تعلّق می گیرد به یک مرکب؛ درحقیقت مرکب بین اجزاء است، چیز دیگری نیست. پس بنابراین اجزاء وجوب نفسی پیدا می کنند. حالا اگر اجزاء فقط همین ها باشند؛ حالا وجوب نفسی استقلالی پیدا می کنند. اگر مازاد بر این باشد و این در ضمن آن کل باشد وجوب نفسی ضمنی پیدا می کند. خب براساس این وجه سه تقریب بود که دو تقریب آن را تا حالا ذکر کردیم.

تقریب اول این بود که وقتی امر به مرکبی می شود که ذات اجزاء هست این درواقع این عنوان واحد پرس شده امرهای مختلف است و خودش موضوعیتی ندارد. آن امرهای مختلفی که انحلال پیدا می کند آن ها درحقیقت باعث مکلف هستند و امتثال می خواهند. و این جا هم ما می دانیم نسبت به این جزء، این جزء امر دارد، امر دارد، امر دارد، نسبت به این شک دارد. پس بنابراین انحلال پیدا می شود، علم اجمالی ما منحل می شود که این ها امر دارند، این شک دارد و برائت عقلی در آن جاری می شود. این یک بیان که خب این بیان متوقف بر این است که ما ایمان به این مسئله داشته باشیم که امر به مرکب واقعاً واقعش این انحلال هست.

بیان دوم این بود که نه، این جا یک امر بیشتر نیست؛ انحلالی هم در کار نیست ولی آن امر واحد نمی دانی گسترده شده بحيث که این امور اضافی را هم گرفته یا فقط روی این اقل است. همین امر واحد است، منحل هم به امور نمی شود منتها وقتی به امر ذات اجزاء تعلّق می گیرد و امر مرکب تعلّق می گیرد این منبسط می شود، پر می گشاید روی این اجزاء کانه، حالا نمی دانیم علاوه بر این ده جزء پر گشوده است روی جزء یازدهم هم، دوازدهم هم أم لا؟ پس نسبت به آن ها شک داریم که این امر به آن ها تعلّق گرفته یا نه، برائت جاری ...، برائت عقلی جاری می کنیم چون شک داریم. این جا

هم انحلال است دیگه؛ یعنی می‌دانیم روی این ده تا جزء امر هست. بودن همین امر روی آن بقیه؛ همین امر نه امر دیگر انحلال، همین امر روی آن مازاد هم هست یا نه؟ شک داریم. برائت عقلی جاری می‌کنیم. این هم بیان دوم.

بیان سوم بیانی است که محقق خوئی قدس سره در توضیح حالا فرمایش شیخ خواستند بفرمایند. و آن این است که ما این جا درست است علم اجمالی داریم که یا این اقل واجب است یا اکثر واجب است؟ این علم اجمالی را داریم. اگر ما این جا بتوانیم؛ علم اجمالی هم گفتیم قبلاً، بارها گفتیم که علم اجمالی خودش تنجیز نمی‌آورد. تنجیز مربوط است به این که اصول مرخصه جاری نشود در اطراف آن، اگر اصل جاری شد در بعض اطراف؛ خب این جا دیگه آن مورد، علم نسبت به آن مورد منجز نیست و برائت دارد. و در مانحن فیه ایشان می‌خواهد این کار را بکند. می‌فرماید این علم اجمالی را داریم ولی ما نسبت به اکثر و آن زائد؛ نسبت به آن برائت داریم و این برائت معارضه نمی‌کند با برائت از آن طرف، پس علم اجمالی منجز نیست در این جا و برائت عقلی برای آن زائد داریم.

حالا توضیح مطلب:

توضیح مطلب این است که در این جور موارد درواقع شک ما به این برمی‌گردد که آیا این اقلی که ما می‌دانیم واجب است؛ این مطلق است یا مقید است؟ یعنی مولا فرموده این ده جزء متصل به آن جزء یازدهم و دوازدهم را بیاور که مقید به این قید است یا گفته نه، این ده جزء را بیاورد سواء این که آن‌ها را بیاوری یا نیاوری؛ مطلق است. پس امر دائر است. ما اقل را که می‌دانیم واجب است به وجوب نفسی؛ حالا یا استقلالی یا ضمنی، این پایه‌اش همان حرف شیخ است. می‌دانیم اقل واجب است منتها نمی‌دانیم این اقلی که واجب است نه وجوب آن، خود اقل مقید است و مولا می‌گوید این نماز یعنی تکبیر و قرائت و رکوع و سجود همراه با قنوت بیاور یا این که گفته این‌ها را بیاور؛ آن وقت دیگه تقیید همراه با قنوت زده به آن، مثل این که شک می‌کنیم مولا گفته اعتق رقبه یا گفته رقبه مؤمنه را بیاور؟ پس به این نحو، پس علم اجمالی داریم یا این تکلیف به نحو اطلاق است یا به نحو تقیید است؟ یعنی متعلق آن؛ یا مطلق است یا مقید است. اصل؛ اصل عملی چه عقلی و چه نقلی که حالا حرف نقلی را هم دیگه این جا پیش می‌کشیم ولو بحث فعلاً در عقلی است. اصل عملی نسبت به اطلاق جاری نمی‌شود. چرا؟ برای خاطر این که اطلاق که توسعه است، تضییقی بر عبد نیست. وقتی اطلاق بود خب می‌تواند بیاورد می‌تواند نیاورد؛ مخیر است. عقابی محتمل نیست، تضییقی محتمل نیست که شارع بخواهد اصل آن جا جاری کند، ترخیصی بیاورد. پس به نکته این که اطلاق تضییق نیست و صلاحیت برای ترخیص

ندارد اصل در این ناحیه جاری نمی‌شود. اما اگر تقیید باشد خب ضیق است دیگه؛ باید اجزاء مقید به آن را بیاوری، اجزاء متصل به آن را بیاوری، و ما نسبت به این که بیان نداریم؛ شک داریم دیگه، همان طور که نسبت به آن هم شک داشتیم که مطلق هست یا نه؟ ولی آن مطلق اصل نمی‌خواهد. اما این مقید تضییق است. این اصل دارد پس اصل بلامعارض در یک طرف این علم اجمالی جاری می‌شود دون طرف آخر و این شبیه جایی است که شما علم اجمالی پیدا کنید. یا فلان چیز حرام است یا مباح است؟ خب این جا علم دارم یا مباح است یا حرام است. این جا هم ما می‌گوییم حلال که برائت نمی‌خواهد که، ضیق که نیست که، پس نسبت به حلال که آن طرف علم اجمالی باشد اصل جاری نمی‌شود، نسبت به حرام جاری می‌شود و نسبت به حرمت هم شما معذر دارید، مرخص دارید، مأمن دارید. این جا هم همین جور است. پس این جا درحقیقت قاعده قبح عقاب بلایان بلامعارض جاری می‌شود. آن طرف جاری نمی‌شود. حالا اصل عملی شرعی هم همین جور است «رفع ما لایعلمون»، آن طرف «رفع ما لایعلمون» نه، از اطلاق شارع بگوید اطلاق را برداشتم، آزادیات را برداشتم، آن ور که برائت ندارد، برائت شرعی ندارد، فقط این طرف دارد. فرق این بیان سوم ایشان با دو بیان قبل این است که در دو بیان قبل ما درحقیقت انحلال را؛ مثلاً علم اجمالی ای نیست که شما حالا بخواهید بگویید که اصل در اطراف آن جاری می‌شود بلامعارض یا نمی‌شود به آن بیان؛ گفتیم ما این را می‌بینیم؟؟ یا شک داریم؟ چه در انحلال آن چه در انبساط آن، اما در این بیان ایشان علم اجمالی را محفوظ نگه می‌دارد. می‌گوید علم داری یا «ایت بهذه الاجزاء»، همین! «ایت بهذه الاجزاء»، اطلاق دارد. دیگه می‌خواهی آن اجزاء دیگر هم همراهش بیاور می‌خواهی بیاور. یا «ایت بهذه الاجزاء» مع آن‌ها، متصلاً به آن‌ها، پس علم اجمالی سر جایش هست در این منظر، منتها می‌گوییم یک طرف آن اصل بلامعارض دارد.

س: آن جوری باشد پس فرمایش آقای خوئی ینقض به موضوعاتی که دوران بین تعیین و تخییر است. در موضوعاتی که دوران بین تعیین و تخییر است باید ایشان این جوری بگوید. باید بگوید وقتی که من تخییر است مطلق موضوع، وقتی که تعیین است مقید به این است که فقط باید معین را بیاوری؛ نباید مخیر باشی، پس چرا این حرف درباره تعیین و تخییر نمی‌زند؟

ج: از کجا نمی‌زند؟

س: پس می‌زند. ایشان دارد مبنای دوران تعیین و تخییر را زیرآبش را می‌زند دیگه؛ یعنی کلاً ایشان علم اجمالی را چون که

ج: همه جا، هر جا که اصل بلامعارض طرف داشته باشد دیگه

س: یعنی چون که می‌گوید که اصل بلامعارض دارد دیگه بحث اشتغال نیست.

ج: نیست بله

س:؟؟

ج: خب البته این جا

س: مثالی هم که می‌زند

س: آره، همین است مثالش، درست است

ج: بله؟

س: مثال حرمت و إباحه هم که می‌زند

ج: البته خب دغدغه‌های فراوانی؛ حالا فعلاً این بیان‌ها هست این جا که آن‌ها را باید جواب داد. حالا بالاخره فعلاً به صورت ظاهر این هم یک بیان قوی‌ای است در مقام، که ما این جوری بگوییم. پس این شد وجه چی؟ وجه چهارم که وجه چهارم له ثلاث تقریبات.

یک تقریب آخری هم که تا (می‌شود تقریب چهارم)، در کلام شهید صدر قدس سره هست در حلقات، حالا من نگاه نکردم به بحوث و مباحث، هست که ایشان حرف آقای خوئی را ذکر نفرموده، یعنی این بیان آقای خوئی را نیاورده، نمی‌دانم هم چرا، ظاهراً (علی ما بیالی) توی بحوث هم نیاورده باشند همین؛ این بیانی که الان گفتیم. ولی یک بیان دیگری ایشان دارند و آن بیان این است که باز همین جور، ما این جا علم اجمالی داریم یا اقل واجب است یا اکثر واجب است. اما نسبت به اقل معقول نیست اصل مرخص که بخواهیم بگوییم اصل مرخصی در آن جا وجود دارد ولو قائل به قبح عقاب بلا بیان بشویم و اصل عقلیه قائل باشیم. چون شارع می‌خواهد بگوید که شما مرخص هستید که اقل را ترخیص می‌خواهد بدهد؟ شما وقت اکثر را می‌آوری در حالت (چون شارع که می‌خواهد برائت جاری بکند حالتی دارد این دیگه، برای کدام حالاتش می‌خواهد برائت جاری بکند و من را مرخص کند)؟ در آن حالتی که من اکثر را

ترک می‌کنم و بگویم وقتی اکثر را (ببخشد) اکثر را می‌آورم، در حالتی که اکثر را می‌آوریم اقل برائت داری، خب این که معقول نیست چون اکثر بدون آوردن به اقل که نمی‌شود که، بگویم، بفرماید آن موقعی که بالمره ترک می‌کنی، نه اقل را می‌آوری نه اکثر را می‌آوری نه هیچی، هیچی نمی‌آوری؛ آن در آن ظرف تو برائت داری و مرخصی، مرخصی که این کار را بکنی، این هم که نمی‌شود چون معنایش مخالفت قطعیه کردن است. پس ما برای اقل حالتی و صورتی نمی‌توانیم تصور کنیم که برای آن ترخیص داشته باشد. پس بنابراین نسبت به اقل اصل مرخص نیست چون حالتی ندارد که در آن تصور بشود، ما سه حالت داریم دیگه؛ یا اقل را بیاوری که وقتی می‌آوری مرخصی که بیاوری معنا ندارد. یا وقتی اکثر را می‌آوری اقل را بخواهی بیاوری مرخصی، این که معقول نیست. اکثر را می‌آوری اقل را... مرخصی که بیاوری که نمی‌شود که، اکثر از اقل تشکیل شده و اضافی؟؟؟ بگویم وقتی که هیچی از آن را می‌خواهی بیاوری، مرخصی که هیچی را بیاوری کلاً، این هم که ترخیص در مخالفت قطعیه است چون بالاخره می‌دانیم این واجب است؛ حالا به وجوب استقلالی یا به وجوب ضمنی، نفسی، وجوب نفسی را که دارد. پس در این طرف ما چیزی نداریم. می‌ماند طرف اکثر؛ خب شارع از اکثر برائت جاری کند. قبح عقاب بلایان می‌آید، برائت جاری می‌شود هیچ اشکالی ندارد. البته ایشان این را در بیان برائت، در ضمن در جواب بعضی از اشکالات این را فرموده ولی ما این را آوردیم توی این وجوه چون الان وجه چیزی است برای شبیه وجه آقای خوئی است منتها او به اطلاق و تقیید نگاه می‌کند می‌گوید اطلاق جای این نیست. پس از آن جاری می‌کند. ایشان به اطلاق کار ندارد. می‌گوید اصلاً راه ندارد شارع از اقل بخواهد جریان برائت را در بیاورد عبارت ایشان این است: «أن الأصل یجری عن وجوب الأكثر أو الزائد و لا یعارضه الأصل عن وجوب الأقل، لأنه إن أريد به التأمین» آرید به این اصل؛ «التأمین فی حالة ترک الأقل مع الإتيان بالأكثر فهو غیر معقول»، «ترک الأقل مع الإتيان بالأكثر» معجزه است. «إذ لا یعقل ترک الأقل مع الإتيان بالأكثر، و ان أريد به التأمین فی حالة ترک الأقل و ترک الأكثر بترکه رأساً فهو غیر ممکن أيضاً لأن هذه الحالة هی حالة المخالفة القطعیة و لا یمکن التأمین بلحاظها، و هكذا نعرف ان الأصل المؤمن عن وجوب الأقل لیس له دور معقول، فلا یعارض الأصل الآخر یا فلا یعارض الأصل الآخر». بعد می‌فرماید: «هذا بیان صحیح فی نفسه»، الا این که اشکالش این است که علم اجمالی را مفروض گرفته؛ ما گفتیم اصلاً علم اجمالی نیست. یعنی کأنه انحلال است. ولی خب حالا اگر کسی از آن چشم ببوشد؛ اگر آن نیست که علم اجمالی اصلاً نیست که خیلی خب، خیلی خوب است. اگر هم هست که خب این جا ...، پس این بیان صحیح برای

خیال نشود این جا شک در محصل، محصل معلوم است شک در محصلش می‌کنیم، نه این جور هم نیست ولی عنوانی است که عین این هاست و همین عنوان وقتی که منحل می‌شود اجزائش همین‌ها هستند. خب این که شما بیایید بگویید که، چون شبیه آن در کلمات آقای نائینی و بعضی دیگر هست که شما بگویید که نمی‌دانم این اقل می‌دانیم واجب است اما نمی‌دانیم علی الاطلاق واجب است یا مقیداً واجب است؟ شما کأنّ این اقل را اصل گرفتید که حالا یا تقیید می‌شود مثل رقبه‌ی مؤمنه، رقبه اصل است تقیید می‌شود به بقیه یا نه؟ این‌ها در عرض هم هستند، هیچ فرقی بین، اگر قنوت جزء باشد با تکبیر الاحرامی می‌گوید اول نیست، با رکوع نیست، با سجده نیست، این‌ها را می‌آید می‌گوید شک ما به این برمی‌گردد که این اقل واجب است، این اقل مقیداً به آن واجب است یا مطلق واجب است؟ این جوری نیست که. حالا شما، حالا من این را عرض می‌کنم، شما همین اقل را می‌گویید مثلاً نماز، نماز با قنوت واجب است یا بدون قنوت؟ نماز حالا در شرایط هم اگر، حالا فعلاً شرط بحث‌مان نیست ولی نماز مقید به اقامه و اذان که حالا آن جا شرط است، یعنی اقامه و اذان خارج هستند تقید به آن جزء است، ولی قنوت اگر واجب باشد خب قنوت خودش این که جزء نماز است مثل قرائت، مثل رکوع، مثل سجده. شما چه معیاری برایش قرار می‌دهید؟ مثلاً چه جور بگوییم؟ مثلاً ملاک ندارد که، این مثلاً فرض کنید تکبیر متصل به آن ده‌تای دیگر واجب است بنحو... یا نمی‌دانم این تکبیر و قرائت و سوره و این‌ها را می‌گوییم این‌ها مقید هستند به بقیه یا یکی دیگر به آن اضافه می‌کنیم می‌گوییم این، چه جوری بگوییم آخر؟ چه ملاکی دارد؟ پس بنابراین این اطلاق و تقیید که ما می‌دانیم این واجب است یا به این شکل، این نیست فلذا شهید صدر هم شاید سراغ این جور حرف زدن نرفتند که ما بگوییم شک‌مان به این برمی‌گردد که آن اقل که واجب است بنحو مطلق واجب است یا مقیداً واجب است؟ این جور نفرمودند ولو این که اصل مطلب را مثل محقق خوئی که بله اصل بلا معارض خواسته در اطراف علم اجمالی؛ ولی محقق خوئی از این با این بیان و این تقریر ... این چه اطلاق و تقییدی است شما می‌فرمایید؟ این‌ها در عرض هم هستند، مثل هم هستند.

س: یعنی حتی تحلیل عقلی بردار هم نیست؟

ج: بله؟

س: یعنی حتی وقتی عقل مذاقه می‌کنند این تحلیل را و این دوران را که بین اطلاق و تقیید هست را نمی‌فهمند؟ حتی به تدریب یا اصلاً می‌گویید آقا من لسان دلیلی به این عنوان ندارم، این را که ایشان نمی‌خواهد ...

ج: یعنی مولا در مقام جعل وجوب روی این‌ها اطلاق و تقیید، مثل این جور نیست که مثل اعتق رقبة شک می‌کنیم مقیدش کرده رقبه را به مؤمنه را أم لا.

س: ... یعنی اشکال اثباتی است؟ یعنی اشکال این است که ما ببینیم موضوع دلیلی نداریم که حالا شک بکنیم ...

ج: نه می‌دانیم مرکبات، واقع مرکبات این جوری نیست ...

س: آهان پس شک ثبوتی داریم....

ج: که شما وقتی ده‌تا بود بگویید این ده‌تا مقید به یازدهمی می‌شود، مثلاً این جوری می‌خواهی بگویند؟

س: اشکال ثبوتی ... عنوان منحا از هم هست اصلاً، داخل هم نیستند، آن‌چه که واجب شده عناوین اقل و اکثر هستند نه اجزاء. چون هرکدام یک وجود مرکب، وجود حقیقی دارد، هم اقل هم اکثر، وجود حقیقی وقتی دارد دوتا عنوان منحا هستند، در هم اقل و اکثر درواقع ندارد در عرض هم هستند، ایشان ...

ج: یعنی اجزاء در عرض هم هستند، چون اجزاء ... شما این اجزاء را آمدید این جوری کردید گفتید اجزائی که حالا اسمش را می‌گذارید اقل، می‌دانیم این وجوب دارد، این اجزائی که اسمش را می‌گذارید اقل نمی‌دانید مقید به آن جزء مشکوک هست یا نیست؟ این می‌دانیم امر دارد منتها شک‌مان به این است که این اجزاء که اسمش را گذاشتیم اقل مقید به آن جزء مشکوک هست یا نیست، درست؟ کأنّ این را اصل گرفتید تقیید به آن شده یا نشده؟ و حال این‌که آن اگر آن مشکوک ما هم اگر واقعاً جزء باشد مثل این‌ها هست ...

س: نه مثل این‌ها هست ...

ج: چون در عرض هم هستند ...

س: آقای خوئی هم نگفت که اگر می‌گوییم به علاوه‌ی جزء اضافه که می‌شود اکثر، ایشان نگفت آن جزء اکثر مثل قبلی‌ها نیست تا امام این اشکال را بکند. نه، گفت عقل من می‌گوید وقتی که من علم اجمالی دارم به یک اقلی و اکثری، عقل می‌گوید خب پس تو قطعیت نسبت به اقل است نمی‌دانی یک به علاوه‌ای، یک جزء اکثری هم دارد که اگر باشد آن هم مثل بقیه هست، نمی‌گوید مثل بقیه نیست، نمی‌گوید قید است و اصل است؛ ایشان تعبیر قید و اطلاق را اگر گفتند به‌خاطر این‌که توضیح خلاف است درواقع؛ می‌خواهد بگوید درواقع علم مثل این می‌ماند که شما یک اصلی را مسلم عقلاً وقتی تحلیل می‌کنی دارد، نمی‌دانی به علاوه‌ی یک اضافه‌ای است که اگر اضافه باشد مثل بقیه است ...

ج: نه ایشان همین که.... واقع شک ما این است که اینها واجب است یا اینها و این، اقل و اکثر، ولی ایشان این را برمی گرداند به چی؟ می خواهد این جوری بیان بکند، بگوید ...

س: مطلقیتش و

ج: بله بله، می خواهد بگوید اینها ما می دانیم درست است اینها واجب است اما واجب است اینها مع قید معیت با بقیه و اتصال به بقیه؟

س: اثباتاً و الا ثبوتاً جزء است، ثبوتاً

ج: این جوری است یا نه این جوری نیست؟ این را بیاور خواه آنها را با آن هم متصل هم بکنی یا نکنی تا این که بفرماید وقتی مطلق شد برائت ندارد چون آزادی است ...

س: آقا آقای خوئی که نمی گوید که شک در جزء اضافه درواقع شک در قید است که، واقعاً نه، اثباتاً وقتی شارع بخواهد این حرف را بزند؟؟؟ به این می شود ...

ج: «فانا نعلم بوجود ذات الأقل أى الجامع بين الإطلاق والتقييد، وإنما الشك فى خصوصية الإطلاق و التقييد، فانهما ان كانا قسمين من الماهية الجامعة بينهما» دو قسم هستند «إلا انه لا إشكال فى كونهما قسمين بالنسبة إلى نفسيهما» درست است دوتای شان فرد ماهیت لابشرط هستند، لابشرط مقسمی، اما این با آن؛ مطلق و مقید قسمین هستند، پس ما شک مان مردد می شود بین این و او «و بالجملة تعلق التكليف بذات الأقل متيقنٌ، و انما الشك فى انه واجب مطلق و بلا تقييد بشيء» این اقل واجب مطلق است و تقييد به شيء ندارد «أو انه واجب مقيدا بانضمام الاجزاء المشكوكة». «و حيث ان الإطلاق لا يكون تضييقاً على المكلف كما هو ظاهرٌ، فلا معنى لجريان البراءة العقلية أو النقلية فيه» در اطلاق «فانه لا يحتمل العقاب فى صورة الإطلاق حتى ندفعه بقاعدة قبح العقاب بلا بيان أو بحديث الرفع، فتجرى البراءة العقلية فى التقييد بلا معارض. و قد ذكرنا مراراً ان تنجيز العلم الإجمالى موقوف على تعارض الأصول فى أطرافه و تساقطها، و انه لو لم يجر الأصل فى أحد طرفيه فى نفسه لا مانع من جريانه فى الطرف الآخر، فلا يكون العلم الإجمالى منجزاً. و المقام كذلك، لما عرفت من ان الإطلاق توسعة على المكلف، فلا يكون موردا للبراءة فى نفسه، فتجرى البراءة فى التقييد بلا معارض» که این جا که بعد می فرماید «نظير ما إذا علمنا إجمالاً بحرمة شيء أو إباحته ...» که این جا این نکته را هم توجه باید به آن داشته باشیم سابقاً هم شاید بود این مطلب، گفته می شود، و آن این است که اصلاً در برائت عقلی و

این‌ها معنا ندارد بگوییم معارض و اصل بلا معارض دارد، چون توی امور عقلیه این‌جوری نیست که عقل آن‌جا را بگوید آن‌جا را هم بخواهد بگوید معارضه ایجاد بشود، در لفظ است که این‌جوری است. بله، برائت بله ظاهراً اطلاق دارد آن را می‌گیرد این را می‌گیرد می‌گوییم معارضه می‌کند؛ اما اصول عقلیه معنا ندارد بگوییم بله ممکن است آن‌جا برائت عقلی باشد این‌جا هم برائت عقلی باشد با هم تعارض می‌کنند، عقل در این‌جا اصلاً حکم نمی‌کند به برائت تا بخواهد تعارض داشته باشد. تعبیر یک مقداری به خدمت شما عرض شود که نسبت به برائت عقلیه‌اش تعبیر دقیقی نیست البته، البته نسبت به برائت شرعیه‌اش چرا.

س: ایشان فقط برائت عقلیه را هم گفت، اول گفت قاعده‌ی رفع اما بعدش گفت فقط برائت عقلیه را ...

ج: بله ایشان ... نه اولش البراءة العقلیه فرمود «... جریان البراءة العقلیه أو النقلیه».

س: آقا نسبت به فرمایش حضرت امام اشکال دارد که ما بگوییم قبول داریم که مولا این‌طور جعل کرده و هیچ طرفی اصل نیست و با همان معنایی که از مرکب ایشان توضیح داده؛ ولی با این حال ما شک خودمان را تصحیح می‌کنیم، درست است مولا، قبول داریم که مولا را مرکب جعل کرده با همان توضیحی که ایشان دادند که مرکب اجزایش در هم‌دیگر فعل و انفعال دارند ولی به‌هرحال ما این‌جا شک داریم، ما داریم می‌گوییم آقا ما می‌دانیم این پنج جزء مطلوب مولا هست شک داریم که آیا مقید به انضمام بقیه هست یا مقید نیست؟

ج: یعنی چی مقید هست یا نیست؟

س: یعنی شک داریم بقیه باید به آن ملزم بشود یا نباید ملزم بشود، پنج‌تا که می‌دانیم مطلوب است که، شک داریم بقیه باید به آن ملزم بشود یا لازم نیست ملزم بشود؟ حالا مولا هر‌جور جعل کرده خب کار به جعل مولا ... این شک را داریم، این شک هم که داریم می‌شود مجرای برائت. فرمایش حضرت امام مبنایش درست ولی این مانع این فرمایش آقای خوئی نمی‌شود، مانع این نمی‌شود.

ج: خب ببینید نه این شک ما به اطلاق و تقیید در جعل برمی‌گردد یعنی مولا در مقام جعل ...

س: به‌هرحال ما این شک را داریم هر‌جور مولا جعل کرده ...

ج: خب این می‌گوید این‌جور نداریم، اگر دقت بکنید چنین ... توهم داری می‌کنی چنین چیزی نیست ...

س: نه توهم نیست، ما این پنج‌تا را می‌دانیم مطلوب است شک داریم ...

ج: نه می دانم این درست است، نه این درست است ولی شما بیا بید این جور بگویید، بگویید که پس ما می دانیم درواقع این متیقن است که این واجب است اما نمی دانیم این ها که واجب است شارع ...

س: اصلاً کلمه واجب را هم نیاورید مطلوب است، این پنج تا را می دانیم مطلوب مولا است، مولا دوست دارد این پنج تا را، شک داریم که باید ششم و هفتم را به آن ملزم بکنیم یا نباید ملزم بکنیم؟ خب براءت براءت که نسبت به این معنی ندارد که ...

ج: خیلی خب پس مثل آقایان دیگر حرف بزنید، مثل آن بیان انحلال بگویید یا بیان انبساط بگویید. بیان انبساط همین بود که ما می دانیم این تکلیف آمده تا؟؟؟ آن را نمی دانیم همین. حالا دیگر بیایی بگویی بله این مطلق است مطلق بیان ندارد ...

س: ... اشکالش چی هست؟

ج: به خاطر این جهت ...

س: نه آخر امام می فرماید انحلال معنی ندارد ...

ج: نه انحلال که معنا ندارد اما انبساط چی؟ انبساط را هم ایشان می گوید انبساط هم معنا ندارد.

س: من الان نمی فهمم با این ...

ج: انبساط هم معنا ندارد ایشان می گوید ...

س: ... این شک من چه جور رد می شود؟ ایراد این شک من چی هست؟

ج: کدام؟

س: من می دانم پنج جزء مطلوب مولا هست، شک دارم این پنج جزء را جزء ششم را به آن ملزم بکنم یا نباید ملزم بکنم؟ براءت که نسبت به آن طرف معنی ندارد نسبت به این طرف هم ...

ج: این یک بیان آخر، این یک جور دیگر است. اما شما می آید این جوری می گوید شما این جوری می گوید، می گوید این جا نمی دانم واجب مقید است یا مطلق است؟

س: یعنی امام با این بیان مشکلی ندارد؟ این خودش انحلال است به نوعی دیگر

ج: خب آن بله آن بیان آخر، حالا ممکن است اشکال های دیگر بکنیم؛ اما این اشکالی که این جا داریم می کنیم ...

س: شما فرمودید اشکال ما دیگر انحلال نیست، انحلال را ...

ج: نه نه نه امام اولاً انحلال، یعنی آن بیان انحلال را قبول ندارد، داستان انحلال لا وجه له؛ ضمنیت هم لا وجه له که اینها واجب ضمنی است، نه اجزاء هستند نه واجب ضمنی هستند که یک تکلیف باشد اینها ضمن او و نه اجزاء هرکدام امر جداگانه دارند که انحلال باشد. اصلاً اجزاء لا امر له، لا مستقلاً لا ضمناً ...

س: این مرکب فقط امر دارد ...

ج: بلکه چی امر دارد؟ عنوان امر دارد، عنوان امر دارد منتها خب حالا عنوان که امر داشت عنوان حجت است بر عبد که آن معنوی که این عنوان آن هست او را بیاورد، منتها حجت است بر کدام اجزاء و معنوی؟ آن را که می‌داند، آنهایی که نمی‌داند و فحصش را کرده وظیفه‌اش را انجام داده دیگر امر به عنوان حجت بر او نیست. وقتی حجت بر او نبود عقاب بر او می‌شود عقاب بلا بیان.

«إذا عرفت ذلك» یعنی آن مقدمات عدیده‌ای که ترتیب داده شد «یتضح لك جریان البراءة فی المشكوك من الاجزاء لأن الحجة على المركب» که آن عنوان است «انما يكون حجة على الاجزاء و داعيا إليها، إذا قامت الحجة على كون المركب مركبا من الاجزاء الكذائية و منحلّا إليها» مركب منحل می‌شود نه آن تکلیف «و اما مع عدم قيام الحجة عليه لا يمكن ان يكون الأمر به» به مركب «حجة عليها و داعيا إليها فمع الشك في جزئية شيء للمركب لا يكون الأمر المتعلق به حجة عليه، ضرورة ان تمامية الحجة انما تكون بالعلم، و العلم بتعلق الأمر بالمركب انما يكون حجة على الاجزاء التي علم تركب المركب منها» آن را که می‌دانیم «لما عرفت من ان السرّ في داعوية الأمر المتعلق به إلى الاجزاء ليس إلّا كونه منحلّا إليه» چون این مركب همانها هست «و متركبا منها، فمع الشك في دخالة شيء في المركب و اعتباره فيه عند ترتيب اجزائه، لا يكون الأمر بالمركب حجة عليه. فلو بذل العبد جهده في استعلام ما أخذه المولى جزءا للمركب و وقف على عدة اجزاء دلت عليه الأدلة، و شك في جزئية شيء آخر، فأتى بما قامت الحجة عليه و ترك ما لم تقم عليه، يعد مطيعا لأمر مولاه، فلو عاقبه المولى على ترك الجزء المشكوك فيه يكون عقابا بلا بيان و بلا برهان. و الحاصل: ان العبد مأخوذ بمقدار ما قامت الحجة عليه لا أزيد و لا أنقص، اما العنوان فقد قامت عليه، و اما الاجزاء فما علم انحلاله إليها فقد لزم على العبد، لأن قيام الحجة على العنوان قيام على الاجزاء التي علم انحلاله إليها، و اما الاجزاء المشكوك فيها فلم يعلم انحلال العنوان عليها، و لا يتم الحجة عليها للشك في دخولها في العنوان، و هذا نظير ما لو كانت

الاجزاء واجبة من أول الأمر بلا توسط عنوان» اگر از اول این جوری بود، مولا به جای این که بگوید نماز بخوان می گفت که کبر إقرأ الحمد، إقرأ السورة، اركع، اسجد، هی این جوری، ما این ها را شنیدیم، نشنیدیم مثلاً بگوید و اُقُتْ خب چی؟ «و هذا نظیر ما لو كانت الاجزاء واجبة من أول الأمر بلا توسط عنوان فکما يرجع فيه إلى البراءة، فهكذا فيما إذا كان متوسطا في وجوب الاجزاء، لما عرفت من العينية مع التحفظ بالفرق بالإجمال و التفصیل». خب تا حالا این جایش را هم بخوانیم گفتیم البته در «لا يقال: ان الحجة قد قامت على العنوان الإجمالي، فلا بدّ من الإتيان بالأكثر حتى يحصل العلم بالإتيان بما قامت الحجة عليه» مثل شک ما «لأننا نقول، كأنك نسيت ما حررنا من الأمور لما تقدم من ان النسبة بينهما یعنی بین العنوان و الاجزاء لیست نسبة المحقق إلى المحقق، حتى يكون المآل إلى الشك في السقوط بل العنوان عين الاجزاء في لحاظ الوحدة لا متحصلاً منها یا متحصلاً منها». این هم به خدمت شما عرض شود که بیان حضرت امام قدس سره هست که اختلاف دارد دیگر در این نکته اش با بیانات اعظم دیگر.

خب الی هنا ما پنج وجه گفتیم، شاید اگر وجه های دیگری هم حالا باشد در مآلش دیگر به همین پنج تایی هست که عرض شد. حالا بعد محقق خوئی می فرمایند که: «قد ذکر لجریان البرائة موانعة» ما این موانع را یکی یکی باید بررسی کنیم ببینیم این موانع آیا همه ی این وجوب اربعه را یا خمسة را، وجوب خمسة گفتیم از بین می برد یا بعضی اش را از بین می برد بعضی اش را باقی می گذارد یا اصلاً هیچ کدام از این اشکال ها وارد نیست اصلاً توی هیچ کدام مثلاً. ایشان چهارتا ذکر می کنند، شاید شهید صدر در حلقات هشت تا ذکر کرده باشند موانع، از موانع مهمی هم هست که توی مصباح نیامده که ایشان ذکر کردند و در کلمات هست، ان شاء الله این موانع را حالا می خوانیم تکمیلش هم می کنیم ان شاء الله به آن چیزی که آقایان فرمودند حالا تا خدا چی می خواهد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان